

نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی: گامی مهم در راستای آسیب زدایی از ادبیات تطبیقی

دکتر خلیل پروینی¹

چکیده

اصطلاح ادبیات تطبیقی را، به عنوان دانشی روشمند، نخستین بار آبل ویلمن در فرانسه مطرح کرد و از آن زمان تاکنون با فرازونشیب‌ها و رویکردهای گوناگون وبا قلمرو پژوهشی گسترده و با ماهیت میان رشته‌ای، به راه خود ادامه داده است. اگر ادبیات تطبیقی را بررسی علمی روابط و مناسبات میان ادبیات ملل مختلف بر اساس تاثیرگذاری و تاثیر پذیری یا بر اساس تشابه میان آنها تعریف کنیم و یا آن را بررسی رابطه ادبیات با سایر هنرهای زیبا، حتی با سایر عرصه‌های علوم انسانی مانند فلسفه، تاریخ، جامعه شناسی و ادیان بشناسیم، نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی - که ملهم از اندیشه وحدت گرایانه علامه اقبال لاهوری است که ادبیات را عامل وحدت بخش میان ملت‌های اسلامی می‌داند - می‌تواند به عنوان رهیافتی نوین در عرصه ادبیات و نقد مطرح شود و ملل اسلامی را از طریق بررسی مناسبات آثار ادبی آنها، به یکدیگر نزدیکتر کند. این نظریه را دکتر طه ندا و دکتر حسین مجیب المصری با انجام پژوهش‌های تطبیقی میان آثار ادبی ملل اسلامی، مطرح کرده‌اند، اما متأسفانه هم در بخش نظری و هم در بخش عملی راهشان ادامه پیدا نکرد. این پژوهش در پی طرح مجدد این اندیشه مهم و شناساندن زوایای گفته و ناگفته و نوشته و نانوشته آن است.

کلید واژه‌ها: ادبیات تطبیقی، ادبیات تطبیقی اسلامی، مکاتب ادبی.

مقدمه

اصطلاح ادبیات تطبیقی¹ را در اروپا نخستین بار «آبل ویلمن»² فرانسوی در سال 1827م به کار برد. سپس سنت بوو³ دیگر منتقد مشهور فرانسه، آن را رواج داد (رجوع شود به هلال، غنیمی، الأدب المقارن، 16؛ الخطیب، حسام، آفاق الأدب المقارن، 91).

این علم در ابتدای تأسیس، شیوه و روش مشخصی نداشت اما به تدریج به اصول و روش‌های علمی آراسته شد و در اغلب کشورهای مهم اروپایی و حتی سرزمین‌های دوردستی مانند ژاپن و چین گسترش یافت، اما اینک این علم جدید ادبی تقریباً در تمام دانشگاه‌های علمی و مراکز دانشگاهی از جمله کشورهای عربی و ایران با شدت و ضعف، شناخته شده است.

این علم در کشورهای پیشرفته، علاوه بر اینکه به عنوان یک رشته مستقل میان رشته‌ای در دپارتمان‌های خاص، مورد تدریس و پژوهش قرار می‌گیرد، دارای مجلات تخصصی و انجمن‌های ویژه است و سالانه کنفرانس‌هایی بین‌المللی در حوزه ادبیات تطبیقی برگزار می‌شود. اما در کشورهای در حال توسعه مانند کشورهای عربی و ایران در قالب چندین واحد درسی در گروه‌های زبانهای ملی و خارجی تدریس می‌شود و البته بعضی گروه‌ها در حال تأسیس گرایش یا رشته مستقل ادبیات تطبیقی هستند. بررسی وضعیت کنونی ادبیات تطبیقی در جهان، در حوصله این اوراق نیست و مجال دیگر می‌طلبد.

تعریفی ساده و جامع از ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی عبارت است از بررسی روابط ادبیات ملی یک کشور در خارج از مرزهای آن و نیز بررسی روابط ادبیات ملی با ادبیات زبان‌های دیگر و نیز با سایر رشته‌های علوم انسانی و هنرهای زیبا مانند فلسفه، تاریخ، علوم دینی، روانشناسی، جامعه‌شناسی و غیره (عبود، الأدب المقارن مشکلات و آفاق، 25).

1. Comparative Literature
2. Abel Villemain
3. saint beuve

در تعریفی دیگر می خوانیم:

ادبیات تطبیقی عبارت است از آن نوع پژوهش ادبی که باطن آن، انجام مقایسه‌هایی بین ادبیات ملل مختلف است. برخی نیز خواهان مقایسه ادبیات با دیگر هنرهای زیبا و نیز مقایسه آن با سایر رشته‌های علوم انسانی مانند فلسفه، تاریخ، ادیان، مذاهب، فرق، روانشناسی، جامعه‌شناسی و غیره هستند. عده‌ای هم پا را فراتر گذاشته، بررسی رابطه ادبیات با عرصه‌های غیرانسانی مانند علوم پایه و علوم طبیعی را داخل در حوزه ادبیات تطبیقی می‌دانند (عبود و همکاران، الأدب المقارن، 89: الخطیب، 50).

در یک جمع بندی می‌توان گفت: ادبیات تطبیقی عبارت است از تحقیق علمی در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل و اقوام مختلف جهان و روابط و مناسبات میان ادبیات و هنرهای زیبا، ادبیات و سایر شاخه‌های علوم انسانی، ادبیات و علوم غیرانسانی مانند علوم پایه.

تعریف‌های فوق، دربرگیرنده تمام نظریات معروف در عرصه ادبیات تطبیقی هستند که آن نظریات در قالب سه مکتب معروف، مطرح می‌شوند. اولین مکتب و قدیم‌ترین آن، معروف به مکتب فرانسه است که قائل به بررسی روابط میان ادبیات ملل مختلف براساس اصل تأثیرگذاری و تأثیرپذیری است که البته این نظریه در سال‌های اخیر دچار تحولاتی شده است که این مجال فرصت پرداختن به آن را ندارد (هلال، 15؛ علوش، 55). مکتب آمریکایی، دیگر مکتب معروف در عرصه ادبیات تطبیقی است که پس از جنگ جهانی دوم پا به عرصه وجود نهاد و با یک تسامحی نسبت به مکتب فرانسه، کار خود را شروع کرد و اصل تأثیرگذاری و تأثیرپذیری را شرط واجب در پژوهش‌های تطبیقی ندانست بلکه مقایسه میان ادبیات ملل مختلف را براساس اصل تشابه، داخل در حوزه ادبیات تطبیقی دانست. به تدریج آن تسامح ابتدایی، شدت بیشتری پیدا کرد؛ به طوری که بررسی رابطه ادبیات با هنرهای زیبا مانند نگارگری، معماری، رقص و موسیقی را از وظایف علم ادبیات تطبیقی دانست و سپس بررسی رابطه ادبیات با سایر علوم تجربی در حوزه و قلمرو پژوهش‌های تطبیقی ادبی و نقدی

قرار گرفت. در این مکتب، ادبیات تطبیقی با نقد ادبی جدید، پیوند محکمی پیدا کرده است (عبود و همکاران، 117 به بعد؛ الخطیب، 46 به بعد؛ علوش، 93). طبیعی است که طبق این نظریه و مکتب، ادبیات تطبیقی ماهیتی پیچیده‌تر و هویت میان رشته‌ای مبهم و غیرشفافی پیدا کرده، تحقیق در آن دشوارتر می‌شود.

اما مکتب سومی هم در حوزه ادبیات تطبیقی مطرح است و آن مکتب اسلاوی یا مکتب کشورهای اروپای شرقی است که برخاسته از اندیشه‌های مادی مارکس است که قائل به تأثیرگذاری زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی بر عرصه فرهنگ، هنر و ادبیات است. طبق این مکتب، بررسی روابط ادبیات ملل مختلف براساس پیگیری نقاط اشتراک و تشابه میان آنهاست که این نقاط اشتراک و تشابه بر اثر وجود بسترهای اقتصادی و اجتماعی مشترک و تأثیر آنها بر ادبیات و هنرشان بوده است. البته برخی قائل به وجود مکتبی مستقل به نام مکتب اسلاوی یا اروپای شرقی نیستند و آن را تلفیقی از دو مکتب مزبور می‌دانند. بررسی تفاوت‌ها و اشتراکات میان مکاتب سه گانه فوق مجال دیگری می‌طلبد (عبود و همکاران، 108؛ علوش، 127). اینک و پس از اشاره مختصر به تعریف ادبیات تطبیقی، و رویکردها، روش‌ها و مکاتب موجود در این حوزه، سؤالات زیر مطرح می‌شود:

1- آیا مکتب و مکاتب دیگری در عرصه ادبیات تطبیقی قابل طرح هست یا خیر؟

2- آیا تمام کشورهای اسلامی که دارای فرهنگ، و ادبیات و زبان‌های مختلف هستند نمی‌توانند با استفاده از ابزار و روش‌های موجود در ادبیات تطبیقی به بررسی روابط و مناسبات ادبی خود پردازند؟

3- نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی توسط چه کسانی و با چه هدفی مطرح شد؟

4- فواید و اهمیت ادبیات تطبیقی اسلامی چیست؟

این تحقیق درصدد پاسخگویی به سؤالات فوق است و در پایان نتایج و پیشنهادهایی ارائه خواهد داد.

اهداف و فوائد ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی، افزون بر تقویت شخصیت ملی و تربیت استعداد‌های اصیل و هدایت آنها به راه مستقیم و رهبری حرکت های نوگرایی به شیوه ای سودمند و آشکارکردن هویت ملتها و گسترش کوشش های هنری و فکری قومی در مسیر میراث ادب جهانی، رسالت انسانی دیگری را نیز بر دوش می کشد و آن آشکار ساختن اصالت روح ملی در پیوند و ارتباط با روح انسان ها در گذشته و حال است (هلال، 4).

بی گمان آنچه اعماق روح یک امت را می نمایاند، ادبیات اوست. بررسی و تطبیق ادبیات ملتها با یکدیگر در عرصه ملی و جهانی بسیار سودمند است؛ چرا که آشنایی با ادبیات بیگانگان و مقایسه آن با ادبیات خویش به کاهش تعصب بی مورد نسبت به زبان و ادبیات ملی می انجامد و تفاهم میان ملتها را افزایش داده، باعث نزدیکی فکری بین آن ها می گردد (همان، 63-64).

از فواید دیگر ادبیات تطبیقی، ایجاد توانایی و مهارت در بازشناسی اندیشه و فرهنگ اصیل و بومی از فرهنگ و اندیشه بیگانه است (ندا، 27).

چرا ادبیات تطبیقی برای ما الزامی است؟ برای آن که به ادبیات خود، جان بخشیم و نیز به دلیل آن که از قافله ادبیات جهانی عقب نمانیم و برای آن که در آثار ادبی و نقدی تحت تأثیر ادبیات اروپایی قرار داریم، وانگهی تأثیر ادبیات تطبیقی در رشد ملی و انسانی چنان با اهمیت است که آنرا برای ما الزامی می گرداند.

پیشرفت ادبی جدید و فهم انواع ادبی، جنبه های فنی و فلسفی ادبیات ما، بدون دسترسی به مراحل تکوین و منابع آن ها امکان پذیر نیست؛ لذا باید بر کلیه اصول و عواملی که نویسندگان و ناقدان ما از آن ها بهره مند شده اند و تحت تأثیر آن ها قرار گرفته اند واقف گردیم.

انگیزه اغلب کسانی که در چند دهه اخیر در کشورهای عربی و ایران برای تأسیس ادبیات تطبیقی کوشیده اند مبتنی بر یک نهضت فکری یا گرایشی فلسفی یا روش علمی یا در اثر ایمان به ضرورت این دانش نبوده است، بلکه هدف از آن، گنجاندن درس ادبیات تطبیقی در برنامه های دانشگاهی با این بهانه که در دانشگاه های

پیشرفته دنیا وجود دارد، بوده است، در حالی که این علم در اوایل قرن نوزدهم در اروپا و به ویژه فرانسه در پرتو نهضت فکری و براساس گرایش فلسفی پوزیتیویسم از طرف فیلسوفان و متفکران اروپائی تأسیس شده و گسترش و تقویت یافته است (هلال، 27 به بعد). حال که چنین علمی در سراسر دنیا تأسیس و راه اندازی شده است و فوائد و دشواری های آن بر هیچ کس پوشیده نیست، جادارد نگاه خودمان را به این علم براساس نیازهای فکری و آرمان ها و توانمندی های خود مورد تجدیدنظر قرار دهیم و به فکر بومی کردن این علم باشیم. البته بومی کردن به معنای غافل ماندن از تحولات ادبی و نقدی دنیا و نفی کورکورانه آن ها نیست، بلکه هدف از آن، در نظر گرفتن تفاوت ها، نیازهای فکری، ادبی و آرمان ها و اهداف و مقاصد است، شکی نیست که بسیاری از اعزام شدگان به اروپا به منظور تخصص در این رشته، رساله های دکتری خود را به بررسی و مقایسه در ادبیات اروپا اختصاص داده‌اند خود را از زحمت تحقیق علمی و تطبیقی میان ادبیات شرق و غرب و بررسی ویژگی ها و تشخیص عناصر اصیل از عناصر بیگانه در ادبیات غرب رها نیده‌اند.

دانشجویانی که در رشته های ادبیات تطبیقی - چه در خارج و چه در داخل - تحصیل می کنند و یا دانشجویان رشته های زبان و ادبیات انگلیسی، فرانسه، عربی و فارسی، در کشورمان باید با کیفیت روابط و مناسبات ادبیات جهان و اثرگذاری و اثرپذیری متقابل و یا وجود مشابهت ها و نقاط اشتراک میان آن ها، آشنا باشند و از ثمرات ذوقی ادبیات جهانی بهره مند شوند و نیز به انواع مختلف ادبی مانند نمایشنامه، داستان، حماسه و... و مکتب های ادبی و غیره واقف گردند، این آشنایی باید مبتنی بر فهم صحیح علم ادبیات تطبیقی و روش های علمی شناخته شده در این علم باشد.

حال آنچه در این آشنایی برای دانشجویان ایرانی مهم است بیگانه نبودن این مطالب با عمق روح آنها و نیازهای فکری، هنری، فرهنگی و آرمان های ایشان است؛ امری که در برنامه درسی ادبیات تطبیقی باید جدی گرفته شود. به عبارت دیگر دانشجوی ادبیات تطبیقی یا دانشجویان گروه های زبان و ادبیات که دروسی به نام ادبیات تطبیقی یا عناوین مشابه دارند، باید علاوه بر آشنایی با کلیات مرتبط با علم ادبیات تطبیقی و قلمروهای پژوهشی آن، و نیز با لحاظ کردن شیوه های علمی یکسان،

در مقام تطبیق ادبیات ملتها با یکدیگر، متناسب با سطح معلومات، نیازها، خواسته ها و آرمان های فکری، فرهنگی، ملی و دینی خود، به مقایسه و تطبیق ادبیات ها پردازند. اینجاست که به مهم ترین اهداف و فوائد ادبیات تطبیقی که پیش از این به آن ها اشاره شد، نزدیک تر خواهیم شد؛ لذا باید دانش نظری ادبیات تطبیقی و روش های علمی آن را با بینش در خدمت پژوهش های تطبیقی قرار دهیم. البته مطالعه روابط و مناسبات میان ادبیات شرق مخصوصاً ادبیات ملل اسلامی با ادبیات غرب هم خالی از لطف نیست و فوائد زیادی دارد، اما مطمئناً مقایسه روابط و مناسبات ادبیات ملل غرب با یکدیگر برای دانشجویان ایرانی که در دپارتمان های زبان های خارجی به پژوهش های تطبیقی می پردازند، ضرورتی ندارد؛ لذا از این خاستگاه است که نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی مطرح می شود.

استفاده از ادبیات به عنوان وسیله ای برای تفاهم و تعامل مشترک میان ملل اسلامی به طرق مختلف از سوی چندین نفر از شخصیت های مهم جهان اسلام در سده بیستم مطرح شده است که ما در اینجا به سه تن از برجسته ترین نظریه پردازان این موضوع اشاره می کنیم.

1- محمد اقبال لاهوری

محمد اقبال لاهوری معروف به علامه اقبال، شاعر، فیلسوف، سیاستمدار و متفکر مسلمان هندی است که اشعار زیادی نیز به زبان فارسی و اردو سروده است. اقبال نخستین کسی بود که ایده یک کشور مستقل را برای مسلمانان هند مطرح کرد که در نهایت منجر به ایجاد کشور پاکستان شد. اقبال در پاکستان «شاعر ملی» خوانده می شود. از مجموعه دوازده هزار بیت شعری که وی سروده است، هفت هزار بیت آن به فارسی است. مرحوم شریعتی وی را ایرانی ترین خارجی و شیعه ترین سنی خطاب کرده است. رساله دکتری وی مربوط به سیر حکمت در ایران بوده است. وی آرزو داشت تهران روزی جایگاه ژنو را در اروپا پیدا کند. علت اصلی شهرت وی در ایران، چهره مذهبی اوست که نخستین بار توسط مرحوم مطهری و شریعتی شناسانده شد. اقبال معتقد است که روح قرآن با تعلیمات یونانی سازگاری ندارد و بسیاری از گرفتاریهای مسلمانان از اعتماد به یونانی ها ناشی شده است. از نظر وی از آنجا که

روح قرآن به امور عینی توجه دارد و فلسفه یونانی به امور نظری می‌پردازد، کوشش مسلمانان برای فهم قرآن از منظر تعالیم یونانی، محکوم به شکست است.

البته برخی از آراء و نظریات اقبال مورد انتقاد برخی از روشنفکران قرار گرفته است، از آن جمله است تشویق وی به بازگشت اسلام به صحنه سیاست و ضدیت با تمدن غرب و ردّ دستاوردهای فرهنگی آن (رجوع شود به سایت: <http://Fa.Wikipedia.Org/Wiki/>).

اقبال که در عرصه شعر و ادب در شبه قاره هند از نوادر به شمار می‌رود، سروده‌های خود را در خدمت بیداری و آگاهی توده‌ها و دمیدن روح آزادی در ملل اسلامی و بیدار ساختن آنان از خواب گران قرار داد.

در ایام تحصیل در اروپا، تحولات عمده‌ای در وی پدیدار شد، قبل از هر چیز، علاقه مندی بیش از حدش به ادبیات و زبان فارسی بود، به گونه‌ای که بعدها زبان فارسی را برای بیان آراء و افکار خود برگزید. دیوان شعر وی به طور عمده به این زبان سروده شده است. اقبال به تدریج از یک شاعر ملی به شاعری اسلامی - جهانی تبدیل شد، تا جایی که وی اعتقاد بسیاری از متفکران، یکی از نخستین منادیان اتحاد بین کشورهای اسلامی به شمار می‌رود. وی به دلیل آشنایی عمیقی که با مفاسد جوامع غربی داشت، به انتقاد شدید از شرقیان فرنگ رفته‌ای می‌پرداخت که خود را در برابر غرب باخته، دچار از خود بیگانگی گشته، خویشتن خویش را فراموش کرده، شیفته و مجذوب جلوه‌های ظاهر تمدن غرب گردیده‌اند، بی‌آنکه در تبعات و عوارض آن، اندیشه نمایند. عشق و علاقه وافر اقبال به سرزمین، تمدن و فرهنگ اسلامی ایران، در تمامی آثار و سروده‌های وی هویداست، عشقی نشأت گرفته از مایه‌های ایمان دینی، تا بدانجا که تهران را امّ القرای دوم جهان اسلام می‌دانست.

محمد نقوی، نویسنده و متفکر معاصر شبه قاره، در کتاب "یدئولوژی انقلابی اقبال" اقبال را معمار تجدید بنای تفکر اسلامی و طراح نهضت ضد غربزدگی و منادی شعار بازگشت به قرآن و بازگشت به خویشتن در جهان اسلام می‌داند.

«کنت کریک» متفکر و نویسنده معاصر غربی برآن است که اندیشه اقبال تلاشی است برای بیان و تفسیر حقایق اصیل اسلامی در قالب تعبیرات و مقولات معاصرا در نظر گرفتن مسائل و دانش کنونی بشر (http://www2.trib.ir/Occasions/eghba).

استاد مطهری در کتاب نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، اقبال را از پیشگامان و قهرمانان اصلاح طلبی در جهان اسلام می‌داند که اندیشه‌های اصلاحی وی از مرزهای کشورش هم گذشته است. او عقیده دارد که اقبال فرهنگ غرب را به درستی می‌شناخت و با اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی غرب آشنایی عمیق داشت، تا آنجا که در خود غرب به عنوان یک متفکر و فیلسوف به شمار آمده است. براساس همین آشنایی با غرب بود که اقبال غرب را فاقد یک ایدئولوژی جامع انسانی می‌دانست و معتقد بود که تنها مسلمانان از چنین ایدئولوژی جامع و فراگیری برخوردارند. مثالیگری (ایده آلیسم) اروپا هرگز به صورت عامل زنده ای در حمایت آن در نیامده است و نتیجه آن پیدایش من "سرگردانی است که در میان دموکراسی‌های ناسازگار با یکدیگر به جستجوی خود می‌پردازد که کار منحصر آن بهره‌کشی از تهیدستان به سود توانگران است".

اروپای امروز مانعی در راه پیشرفت اخلاق بشریت است. از سوی دیگر مسلمانان، صاحب اندیشه‌ها و آرمان‌های نهایی مطلق مبتنی بر وحی هستند که چون از اعماق زندگی بیان می‌شود، به ظاهری بودن آن، رنگ باطنی می‌دهد.

از ویژگی‌های بارز اندیشه اقبال، جستجوی راه حلی است که مسلمانان بدون عدول از اصول اسلام بتوانند مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زمان خود را از سر راه بردارند. اقبال فلسفه‌ای دارد که آن را «فلسفه خودی» می‌نامد. به اعتقاد وی شرق اسلامی، هویت واقعی خود را از دست داده و باید آن را باز یابد. همان گونه که فرد دچار تزلزل یا گم کردن شخصیت و خودباختگی در برابر دیگران می‌شود، جامعه نیز دچار تزلزل شخصیت و از دست دادن هویت می‌گردد... به اعتقاد وی، جامعه اسلامی در عصر حاضر در مواجهه با تمدن و فرهنگ غربی، دچار گمگشتگی، تزلزل شخصیت و بی‌هویتی شده است. خود حقیقی این جامعه و خویشتن اصیل آن، اسلام و فرهنگ

اسلامی است؛ لذا نخستین اقدام ضروری مسلمانان، بازگرداندن ایمان و اعتقاد این جامعه به خود حقیقی او یعنی فرهنگ و معنویت اسلامی است و این، یعنی فلسفه خودی (مطهری، 54-55).

هنگامی که از ادبیات تطبیقی اسلامی در صد سال اخیر سخن به بیان می‌آید، بی‌درنگ نام علامه اقبال لاهوری به ذهن‌ها خطور می‌کند، چرا که وی برای اتحاد مسلمانان از طرق مختلف از جمله ادبیات استفاده کرده و بر ضرورت استفاده از آن تأکید داشته است. اقبال بر آن بود که تقسیم کشورهای اسلامی براساس مرزهای رارافیایی یا نظریه‌های نژادی با تشکیل جامعه نیرومند اسلامی، همخوانی ندارد. علی‌رغم آنکه نظریه اقبال با تاریخ مسلمانان منطبق است، اما اجرای آن، دشوار و حتی ناممکن می‌نماید. طه ندا معتقد است که برای استقرار اوضاع و آرام کردن دل‌های مسلمانان جهان و نیز پرهیز از مشکلاتی که به ذهن مبلغان همگرایی ادبی نیز خطور نمی‌کند بهتر است که ایده مزبور را در جهان معاصر مطرح نکنیم، چه، نظریه‌های زیبا همیشه و در همه حال قابل اجرا نیست (ندا، 98).

محمد اقبال، ضمن با اهمیت شمردن حضور افراد در اجتماعات و نقش اجتماعات در بقا و تکامل آنها و مکمل بودن هر یک نسبت به دیگری، اشاره می‌کند که هر اندازه که فرد نیرومند شود به همان نسبت، جامعه اسلامی تقویت می‌شود و همچنین توان جامعه به نوبه خود در فرد منعکس می‌شود. اسلام از دیدگاه اقبال، منبع نخستین قدرت مسلمانان است و ادبیات به اعتقاد وی، ادبیات اسلامی جهان اسلام است و صرفاً مختص مسلمانان هند نیست. وی تعصب نداشت که زبان ملی خود را زبان ادبیات اسلامی کند. او هم به اردو می‌نوشت و هم به فارسی که بر آن تسلط کم‌نظیری داشت. او دریافته بود که زبان فارسی در جهان اسلام، گسترش و نفوذ بیشتری از اردو دارد، لذا بسیاری از اشعار خود را به فارسی سرود (همان، 101). آنچه برای اقبال مهم بود، ترویج نظریه‌ها و تبلیغ اندیشه‌های خود به زبان اسلامی بود، تا این هدف را به شکل بهتری محقق سازد.

هر چند محمد اقبال، بزرگترین مبلغ وحدت اسلامی در دوره معاصر است ولی دعوت به ارتباط در جهت تکامل اسلامی پیش تر آغاز شده بود. اشخاصی مانند «غالب» به هر دو زبان فارسی و اردو شعر می سرودند، «میرحسن» نیز در سرودن مثنوی زبانزد بوده است و «انیس» بزرگترین مرثیه سرا در ادبیات اردو بود که مرثیه های او درباره امام حسین (ع) و یارانش بر سر زبانها جاری بود. در اینجا جا دارد اشاره ای نیز به ادبیات ترکی کنیم که رابطه محکم تری با ادبیات اسلامی و در رأس آن، عربی و فارسی داشت. ارتباط ترکان با ادبیات فارسی، ارتباطی مستقیم بود.

2- طه ندا

طه ندا متوفای 1999، از استادان برجسته زبانهای شرقی و ادبیات تطبیقی در دانشگاههای مصر و بیروت بود و آثار فراوانی چون "دراسات فی الشاهنامه"، "مدینه بخاری"، "الحکم التركي فی ایران" و ... از او به جای مانده است. محمد زکریا عنانی و همکاران طه ندا را پایه گذار مفهوم ادبیات تطبیقی اسلامی در شیوه دقیق، قابل فهم و واقعگرایانه آن دانسته، می گویند: «من مزایا هذا الكتاب (الأدب المقارن) أنه یرسی - و لأول مرة- مفهوم الأدب الإسلامی المقارن علی نحو یتمیز بالدقة و الاستیعاب و الموضوعیة» (عنانی و محمد رمضان، 46). طه ندا در آسیب شناسی ادبیات تطبیقی در میان شرقیان می گوید: «هنگامی که پژوهش های ادبیات تطبیقی، راه خود را در بین شرقیان هموار می کرد، اندک اندک ملاحظه شد که پژوهشگران شرقی به موضوعات مورد توجه اروپاییان اهتمام می ورزند. عملکرد مزبور، خطایی فاحش بود؛ چه، موضوعات پژوهشی غربیان برگرفته از محیط و ادبیات آنان است و تماماً با سوزنه های شرقی (مخصوصاً اسلامی) اختلاف دارد. تحقیق درباره این موضوعات، اهداف ملی فوق را در نزد مردم مشرق محقق نمی سازد (ندا، 95). از این رو بنده در مناسبت های مختلف، خطای ناشی از انتقال حرف به حرف پژوهش های مزبور را به فرهیختگان خود یادآوری کرده ام.

چنانچه اختلاف تاریخ، تفاوت های محیطی و اختلاف انگیزه ها و اهداف خود را با غربیان به حساب نیاوریم، در حق پژوهش های تطبیقی و در حق خود اشتباه کرده ایم. هنگامی که درس پژوهش های تطبیقی را به متخصصان زبان های ملی یا فرهیختگان جهان اسلام ارائه می کنیم، باید در مسیر دیگری، پا گذاریم. باید با رعایت اصول پژوهش، به ملل اسلامی که رابطه تنگاتنگی با یکدیگر داشته اند، نگرسته و نتیجه آمیزش مذکور بین ملت های مختلف و تأثیر آن را بر شیوه های زندگی، اندیشه و ابزار بیان خویش، نظاره کنیم.» (همان، 95).

همان گونه که گفته شد، از اهداف اصلی ادبیات تطبیقی، شناخت و تشخیص جریان های ملی و اصیل فکری و فرهنگی از جریان های بیگانه و دخیل است؛ بنابراین، توجه به پژوهش های ملی در بررسی ادبیات تطبیقی باید در سرلوحه امور قرار گیرد. چنانچه موضوعات ملی را به عنوان موضوع تحقیق در نظر نگیریم و تنها بسان اروپاییان، به موضوعات اروپایی بسنده کنیم، از هدف مورد نظر فاصله می گیریم.

چنین موضوعات ناب غربی نه تنها هیچ کمکی به تقویت هویت ملی نمی کند بلکه گاهی به تضعیف آن نیز می انجامد. توجه صرف به آنچه در عرصه فکر و فرهنگ و ادبیات در غرب می گذرد، بازکردن دروازه سلطه فرهنگی و فکری غرب به روی ملت های اسلامی به شمار می رود و این سلطه از سلطه اقتصادی و نظامی خطرناک تر است؛ چرا که با پذیرش سلطه فرهنگی و ادبی، جان و روح ملت خود را به تدریج تحت سیطره و نفوذ آنها قرار می دهیم. طه ندا در ادامه می افزاید: مردم، همواره شیفته شاهکارهای بزرگ ادبی هستند و قدرت پایداری در مقابل آن آثار را در خود نمی بینند؛ چه، رسانه های تبلیغاتی جهان همواره برای آثار مزبور، تبلیغ می کنند (همان، 97).

از دیگر اهداف ادبیات تطبیقی - که بدان اشاره شد - افزودن تفاهم و نزدیکی بین ملت‌هاست. این امر از طریق آشنایی با عادات و رسوم و شیوه های اندیشه و همدردی و هم آرمانی با ملت‌ها میسر می شود. اگر همگرایی و نزدیکی ملت‌ها امری مطلوب است، شایسته تر آن است که نخست بین مللی به وجود آید که پیوندهای مشترک تاریخی، دینی، ادبی و یا وجوه اشتراک دیگری با همدیگر دارند.

هنگامی که توجه ما تماماً به ادبیات اروپایی معطوف می شود، به عکس بر انزوا و دوری ملل اسلامی از یکدیگر می افزاییم. در واقع، اوضاع کنونی مسلمانان در جهت ایجاد تفاهم و همگرایی، رقت بار و اسفناک است. برای مثال، اگر مسلمانان به جدایی و دوری خود از یکدیگر و یا تحت فشار دولت های بزرگ بودن پی ببرند، تنها به فکر تکاپو در عرصه سیاسی می افتند، حال آنکه سیاست محض، عرصه ای بی ثبات و ناپایدار است. گاهی ملل اسلامی در صدد نزدیکی متقابل در زمینه های اقتصادی برمی آیند، که این نیز عرصه ای موقت و متغیر است، گستره ادبیات است که می تواند پس از اسلام در بین ملل مسلمان، ابدی و باثبات باشد.

اگر فرهیختگان جهان اسلام را که با زبان و ادبیات غرب، آشنایی دارند با آشنایان به زبانهای اسلامی که به بررسی ادبیات مسلمانان می پردازند و از این رهگذر در جهت گسترش ارتباط و نزدیکی می کوشند، اگر این دو گروه را با یکدیگر بسنجیم، نتیجه این مقایسه، محکومیت آشکار ما و تلاشهای ناچیزمان در خدمت به ادبیات خویش است (همان، 97).

طه ندا در ادامه می افزاید: از آنچه گفته شد نباید چنین تصور کرد که باید استفاده از ادبیات جهانی غرب را متوقف نمود. این گفته مردود و به دور از فکر واقع بین و علمی و مخالف با طبیعت زندگی در دوره معاصر است؛ همین طور با هدف ما از پژوهش های تطبیقی در حوزه ادبیات در تضاد است. امکان ندارد که انسان خردمندی، منادی چشم پوشی از گنجینه های ادبی و فکری غرب باشد.

هدف از دعوت ما، رویکرد مجدد به ادبیات اسلامی خویش است تا در جهت پرورش هویت و دستیابی به ابزاری که به افزایش نزدیکی بین ملت های مسلمان می انجامد، توجه بیشتری نماییم؛ همگرایی و نزدیکی ای که به نظر بنده پایدارتر و ماندنی تر است.

طه ندا در پایان سخن خود درباره ادبیات تطبیقی اسلامی می گوید: مایه خرسندی است که نظریه ما در جهت ارتباط و نزدیک سازی ملل اسلامی از طریق ادبیات، از سوی برخی خاورشناسان اروپایی با استقبال و حمایت روبرو گشته است. ریچارد

فرای¹، این حقیقت روشن علمی را دریافته است و در پایان کتابش می‌گوید: متأسفانه جوانان ایرانی در حال حاضر، توجهی به زبان عربی ندارند. همین طور عرب‌ها که نیک نمی‌دانند ایرانیان در پیدایش فرهنگ و تمدن اسلامی چه نقشی داشته‌اند. شاید این دو گروه، گذشته را تنها به دلیل بسنده کردن به زمان حال، فراموش کرده‌اند. آنان با چنین اقدامی پایه‌های معنویت، اخلاق و اندیشه خود را نابود می‌کنند. چه بسا این امکان وجود داشته باشد که این ملت‌ها، میراث خود را رها سازند تا به فرهنگ و تمدن اروپایی روی آورند. لیکن در این حال به ماشین بدل می‌شوند و دیگر انسان نخواهند بود. بدون توجه به میراث گذشته و بررسی مستمر در جهت بهره‌مند شدن از آن، هیچ امیدی به رشد صحیح و بی‌وقفه نمی‌رود. مردم اگر به دلیل اشتباهاتی چند در اندیشه کنار گذاشتن گذشته خود باشند، گویا در صدد غفلت از همه تاریخ خود می‌باشند. طه ندا در ادامه می‌افزاید:

نگارنده معتقد است که در آینده، دو ملت ایران و عرب، ارتباط مستحکمی خواهند داشت و اگر یکی از این دو، منکر حقیقت فوق باشد، این امر به منزله آغاز مشکلات و سختیها خواهد بود. مؤلف با امیدی که بر دو ملت مزبور بسته است، امید آن دارد که گذشته مشترک، دو ملت را به همکاری در آینده همچون گذشته سوق دهد (همان، 114-115).

3- دکتر حسین مجیب المصری

دکتر حسین مجیب المصری (د. 2004 م) در سال 1916 در مصر دیده به جهان گشود. ایشان از سن سیزده سالگی علاقه وافری به ادب عربی و شعر قدیم و جدید آن داشت؛ به طوری که بسیاری از دیوانهای نایاب شعرای عرب را در منزل داشت. در سال 1932 پس از آشنایی با زبان فرانسه، توانست به این زبان شعر بگوید و در سال 1938، از طریق مطبوعات توانست با زبان فارسی نیز آشنا شود. وی پس از تأسیس مرکز مطالعات شرقی در دانشگاه قاهره، به بخش "زبانهای ملل اسلامی" وابسته به این مرکز

که به تحقیق درباره ادبیات فارسی، ترکی و اردو می پرداخت، پیوست و توانست از این مرکز مدرک معادل کارشناسی ارشد دریافت دارد. این ادیب مصری پس از مدتها مطالعه، سرانجام تحقیق درباره "فضولی بغدادی" (شاعر ترک زبان قرن 16م) را به عنوان پایان نامه دوره دکتری خود انتخاب کرد.

مجیب المصری پس از عزیمت به ترکیه و اقامت در آنجا به دانشگاه عین شمس برگشت و بخش زبان ترکی را در این دانشگاه راه اندازی کرد.

این ادیب برجسته مصر، علاوه بر زبان مادری خود به هشت زبان شرقی و اروپایی (فارسی، ترکی، اردو، فرانسه، انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی و روسی) مسلط بوده است. او بالغ بر هفتاد اثر در زمینه ادبیات ملل اسلامی دارد که در نوع خود بی نظیر است، امری که بدون شک او را به پدر ادبیات تطبیقی اسلامی بدل کرده است. وی با آثار علمی خود، جهان عرب را با ادبیات ملل اسلامی و شاخه های آن در سرزمین های فارس و ترک آشنا کرد. و در واقع ادبیات تطبیقی را به عنوان ابزاری برای ایجاد نزدیکی میان ملل مسلمان به کار گرفت. وی نخستین ادیب عربی است که دکتری خود را در ادبیات ترکی اخذ کرده و اولین کسی است که کتابی را در تاریخ ادبیات ترکی به زبان عربی نوشته است. وی نخستین مدرس ادبیات تطبیقی اسلامی و اولین عربی است که دیوان شعری به زبان ترکی دارد و اشعار ترکی را به عربی برگردانده است (به منظور کسب اطلاعات بیشتر زندگی و آثار دکتر مجیب المصری به پایگاه اینترنتی " ISLAM ONLINE" به نشانی www.islamonline.net رجوع شود).

وی درباره زندگی خود که سرشار از سختیها بوده است می گوید:

«هرگز از اینکه جوانی و پیری خود را در راه مطالعه و بررسی ادبیات تطبیقی اسلامی و پژوهش در آداب و تمدن ملل مسلمان گذاشتم، پشیمان نیستم. تشویق دوستان و مراکز علمی از شرق و غرب این اطمینان را به من داد که وظیفه خود را به نحو احسن انجام داده و ادای تکلیف نمایم. امیدوارم تلاشم در درگاه ربوبی قبول افتد؛ زیرا دانشی را فراگرفته و به دیگران نیز آموختم و دانش آموخته های بسیاری که برخی از آنها را نمی شناسم در نزد من فارغ التحصیل شده اند و بدین ترتیب به چشم دل

دیدم که بذری را که سالها پیش در زمین کاشته بودم، به گلستانی سرسبز بدل گشته است» (مجیب المصری، کربلا بین شعراء الشعوب الإسلامية، 6).

برخی از آثار ایشان عبارتند از:

1- فارسیات و ترکیات (مجموعه‌ای از سرودها و آوازهای محلی فارسی و ترکی)

2- من ادب الفرس و الترتک

3- رمضان فی الشعر العربی و الفارسی و الترتکی.

4- المسجد بین شعراء العربیة و الفارسیة و الترتکیة

5- سلمان الفارسی بین العرب و الفرس و الترتک

6- ابو ایوب الانصاری عند العرب و الترتک

7- غزوات الرسول بین شعراء الشعوب الاسلامیة

8- اثر الفرس فی حضارة الاسلام

9- فی الادب الشعبی الاسلامی المقارن

10- الاسطورة بین الادب العربی و الفارسی و الترتکی

11- المرأة فی الشعر العربی و الفارسی و الترتکی

12- الفلاح فی الشعر العربی و الفارسی و الترتکی

13- بین الادب العربی و الفارسی و الترتکی

14- صلوات بین العرب و الفرس و الترتک.

15- ایران و مصر عبر التاريخ

16- فی الادب الاسلامی (فضولی البغدادی امیر الشعر الترتکی القديم)

17- اقبال و العالم العربی

18- الاندلس بین شوقی و اقبال

19- القدس بین شعراء الشعوب الاسلامیة (جزو آخرین آثار اوست که در بهارسال

2000 میلادی به رشته تحریر درآمده است) (محسنی، 7-15).

عمده ترین ویژگی شخصیت دکتر حسین مجیب المصری، روحیه وحدت گرایی

وی است. تألیفات متعدد وی اغلب با هدف اثبات وجود گرایشها و جوانب مشترک

در ادبیات ملل اسلامی و ایجاد وحدت میان ملل مسلمان صورت گرفته است. دکتر حسین مجیب المصری، همه زبانهای اسلامی را معادل فرهنگ و تمدن اسلامی معرفی می کند و معتقد است توجه صرف به زبان و ادبیات عربی و غفلت از ادبیات سایر ملل مسلمان، آگاهی ناقصی را از تمدن اسلامی در اختیار خواننده عربی قرار می دهد (مجیب المصری، همان، 6).

ایشان همه اندوخته علمی و حتی عمر خود را وقف همگرایی ملتهای مسلمان و کشف مظاهر پیوستگی این امت نمود. او در کتاب «کربلاء بین شعراء الشعوب الاسلامیه» به جدیت کوشیده است تا واقعه کربلا و ماتم سیدالشهدا را از حالت یک جریان صرفاً شیعی خارج نموده و به عنوان یک مسأله اسلامی و حتی جهانی معرفی کند. وی در مقدمه کتاب مذکور می گوید: همچنین علاقه بسیاری داشتم که این مطلب را ثابت کنم که تمدن اسلامی ما فقط در زبان عربی نهفته نیست بلکه در تمامی زبانهای ملل اسلامی ریشه دارد و این تمدن در این زبانها رشد و تکامل یافته و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری در میان حقایق آن موجود است و در واقع همه ملل اسلامی، مظاهر دینی خود را مدیون ظهور دین جدیدند. بارها اعلام کرده ام که این میراث در گنجینه های مخفی نهفته است و باید کشف و معرفی شود و شایسته است خواننده عربی برای توسعه افقهای معرفت خود، این تمدن را در همه زبانها به صورت تطبیقی مورد بررسی قرار دهد؛ اما اگر مطالعه خود را محدود به میراث عربی کند، آشنایی او با این تمدن با عظمت، آشنایی ناقصی خواهد بود. به قول معروف، او با این کار خود، کلمه ای را فرا می گیرد اما علوم بسیاری از او مخفی خواهد ماند. این هدفی بود که من بیش از شصت سال عمر و زندگی ام را با تألیف و پژوهش در راه آن گذاشتم (همان).

اینک می توان گفت که لقب پدر ادبیات تطبیقی اسلامی براننده ی چنین شخصیت کم نظیری است، چرا که او با نگاه بی طرفانه و برخورد علمی با مسائل به عنوان یک مسلمان وحدت گرا، در طول عمر گرانمایه خود کوشید که از ادبیات ملل اسلامی و تطبیق عملی و مقایسه آن ها با یکدیگر، در جهت همگرایی ملتهای مسلمان استفاده کند و در این مسیر نیز تا حدود زیادی موفق بوده است.

در اینجا پیش از پرداختن به ضرورت توجه به ادبیات تطبیقی اسلامی، باید به این نکته اشاره داشت که دکتر مجیب المصری در هیچ یک از آثار خود به بررسی مسائل نظری ادبیات تطبیقی و مکتبهای آن نپرداخته است. این امر، بی‌گمان، علتی اساسی در غفلت یا کم توجهی تطبیقگران عرب نسبت به وی و ضعفی آشکار در پژوهشهای عملی اوست.

چرا ادبیات تطبیقی اسلامی؟

شکی نیست که ملت های مسلمان قبل از پذیرش اسلام، هر کدام تاریخ، میراث، عقاید، منافع و سرنوشت جداگانه ای داشته اند، اما پس از مسلمان شدن، همگی زیر سایه اسلام، دارای تاریخ، میراث، عقاید، منافع و سرنوشت مشترک گشته اند؛ کفایت در اینجا به نمونه هایی از هویت مشترک آنها که برخاسته از اسلام است اشاره کنیم:

- 1- ایمان به غیب
 - 2- ایمان به نبوت حضرت محمد (ص)
 - 3- اعتقاد به مقدس بودن قرآن
 - 4- اعتقاد به مقدس بودن سنت صحیح
 - 5- اعتقاد به مقدس بودن معابد اسلامی
- لذا در طول تاریخ، هر کدام از این امور مورد تعدی و تجاوز دشمنان قرار می گرفت، همه ملت‌های اسلامی، موضعی مشترک و واحد می گرفتند.
- 6- از دیگر مصادیق هویت مشترک میان ملل اسلامی، اندیشه اسلامی مشترک است که در علومى مانند فلسفه، عرفان، کلام و تاریخ متجلی شده است؛ اندیشه ای که تحت تأثیر قرآن و اسلام، شخصیت‌های بزرگی را به جهان اسلام و جهان بشریت تقدیم کردند؛ شخصیت‌هایی مانند ابن سینا، ابن رشد، فارابی و ابن خلدون.
 - 7- روح اسلامی مشترک در هنرهای زیبا مانند معماری و هنرهای تجسمی که تأثیر اسلام در آنها بارز و روشن است.

8- ادبیات مشترکی که منبعث از قرآن و سنت پیامبر (ص) و علوم اسلامی است در میان امت‌های اسلامی وجود دارد که در شعر و دیگر فنون ادبی آنها، انعکاس یافته است. نهضت ترجمه در گذشته و حال توانسته است ادبیات برخاسته از اسلام را که در میان ملل مختلف اسلامی وجود داشته است به آنان معرفی کند. زبان و ادبیات عربی که در میان ادبیات ملل اسلامی در رأس قرار دارد، به عنوان زبان و ادبیات بین‌المللی در گذشته و حال، با ادبیات دیگر کشورهای اسلامی و غیر اسلامی دادوستد و تعاملی گسترده داشته است. حال پس از اشاره مختصر به خطوط کلی و مصادیق بارز هویت مشترک، اسلامی بین ملل اسلامی، از جمله ادبیات مشترک اینک این سؤال مطرح می‌شود که شرط بقاء و استمرار این هویت اسلامی مشترک چیست؟

البته پاسخ به این پرسش، مجال دیگری می‌طلبد و در این مختصر نمی‌گنجد که تمام زوایای پیدا و پنهان آن کاویده شود؛ اما به اندازه‌ای که به موضوع این مقاله مرتبط می‌شود، در صدد پاسخ‌گویی به این سؤال بر می‌آیم و آن اینکه در کنار داشتن روابط سیاسی، اقتصادی، تجاری و جهانگردی با تمام کشورهای اسلامی مخصوصاً کشورهای مهم و تأثیرگذار اسلامی مانند کشورهای عربی، ایران، ترکیه، مالزی، اندونزی، پاکستان، داشتن روابط اجتماعی و فرهنگی و ادبی عمیق میان ملل اسلامی، شرط بقاء و استمرار هویت اسلامی مشترک و شرط بقاء روابط دیرینه میان آنهاست روابط سیاسی، اقتصادی میان ملتها اولاً ثابت و دائمی و ثانیاً عمیق نیست؛ روابطی پایدار و عمیق خواهد بود که بطن و متن جامعه‌های اسلامی را به همدیگر پیوند داده و اعماق روح آنها را به همدیگر معرفی کند و این کار از طریق نخبگان فرهنگی کشورهای اسلامی که با اعماق روح ملت‌هایشان آشنا بوده و با مردم و در میان مردم و در خدمت مردم بوده‌اند، امکان‌پذیر خواهد شد (در این زمینه رجوع شود به آذرشب، محمد علی، العلاقات الثقافية الإيرانية العربية، 7-15 و نیز، نک: ندا، طه، همان، 97).

از دیگر شروط بقاء هویت اسلامی مشترک و حفظ روابط دیرینه فرهنگی، دامن زدن به اختلافات ملی و قومی و سهم‌خواهی هرچه بیشتر از میراث عظیم اسلامی و

خود را صاحب حق بیشتر دانستن در ساختن کاخ شگرف تمدن اسلامی است، بلکه به جای اینکه خود را صاحب حق بیشتر بدانیم، اسلام و قرآن را ولی نعمت و صاحب حق بر خود بدانیم، البته این سخن به معنای انکار واقعیتهای تاریخی و غفلت از سیر تاریخ و شناسایی و شناساندن نقش و سهم ملتهای اسلامی در ساختن تمدن اسلامی نیست، بلکه بدان معنا است که با بررسی آگاهانه و منطقی گذشته و حال، می‌توانیم تمدن اسلامی را مجدداً احیا و افقهای بهتر و روشن‌تری برای آن ترسیم کنیم. در اینجا است که با بازشناسی ادبیات، هنر و فرهنگ ملتهای اسلامی و کشف پیوندها و روح مشترک میان آنها از منظر علم ادبیات تطبیقی و روشها و رویکردهای آن، می‌توانیم گام بسیار مهمی در راه بومی کردن این علم مهم اما پیچیده و دشوار و شگفت‌آور و سودمند برداریم، علمی که به لحاظ میان رشته‌ای بودن آن و به لحاظ پرداختن به ادبیات ملتها با رویکردها و مکاتب مختلف و به لحاظ تحولات سریع جهانی شدن و جهانی سازی، و رشد روزافزون ابزارهای اتصال اطلاعات و فناوری هوشمند، باید متناسب با خواسته‌ها، آرمانها، تاریخ، عقیده و هویت خود از آن استفاده کنیم و الا استفاده کورکورانه از ابزار، روشها و امکانات این علم، نه تنها ملتهای اسلامی را به هم نزدیک نمی‌کند بلکه آنها را از هویت و ماهیت خود دورتر می‌کند. در چنین شرایطی با بینش و بصیرت و با انتخابی آگاهانه می‌توان مکتب ادبیات تطبیقی اسلامی را هم به صورت نظری و هم در پژوهشهای عملی جدی تر گرفت و ملتهای اسلامی را از طریق ادبیات آنها، به سوی هویت اسلامی مشترکشان که شاخصه‌های زیادی دارد سوق داد و آینده روشن و بهتری با الهام هر چه بیشتر از اسلام و قرآن، برای آن ترسیم کرد.

شکی نیست که تمدن مادی غربی با تمدن شرقی که آمیخته با دعوت انبیاست، تفاوت اساسی دارد، اختلافی که در طول تاریخ باعث جنگهای خونین بوده است: از جنگهای صلیبی گرفته تا به امروز که در سایه اقدامات استعماری و استکباری دولتهای غربی به اشکال و انحاء مختلف ادامه پیدا کرده است، مطمئناً روح ادبیات غربی چه در گذشته و چه در حال مخصوصاً در چند سده اخیر، روح مادی و بریده از آسمان بوده

است، اما هنر و ادبیات اسلامی که برخاسته از ایمان مذهبی صاحبش می‌باشد، از شبه جزیره عربستان راه خود را آغاز کرده و در ادامه مسیر با تمدنهای بزرگ دوران یعنی تمدن ایران و روم، مواجه شد و طی روندی از تاثیر پذیری تا تاثیرگذاری و خلاقیت، از طریق این دو فرهنگ و تمدن با تمدنهای بزرگ و ارجمند باستان مثل بین النهرین، مصر، هند، چین و یونان آشنا شد و شکل و معنای باورها و ارزشهای خود را به آنها بخشید. به این ترتیب فرهنگ، هنر و ادبیات اسلامی وارث ثمره تمام تجربیات و دستاوردهای فرهنگی و هنری گردید و الحق و الانصاف، با سعه صدر و گشاده رویی با این فرهنگها مواجه شد و بدون اینکه در پی تخریب یا تخطئه آنها برآید، با قدرت و اتکاء به جوهره ایمانی خود (توحید)، وجوه متنوعی از فرهنگهای مذکور را پذیرفت و به آنها رنگ توحیدی بخشید؛ به طوری که در پایان سده دوم، پس از مدت‌ها آمیختگی با فرهنگهای مرسوم دوران یا تاثیر پذیری از آنها، فرهنگ و هنر اسلامی به صورت ناب و خالص و بدیع پا به عرصه حیات گذاشت و طی هزار سال یعنی تا قرن سیزده هجری با لطف و زیبایی و شکوه به زندگی خود ادامه داد. از آن پس با سلطه سرمایه داری و یورش فرهنگی غرب به سراسر دنیا و به ویژه استعمار فرهنگی، جهان اسلام، با رخوت و جمود دهشت انگیزی مواجه گردید. در تمام دوران استعمار فرهنگی، هنر به معنای اعم آن، از جمله ادبیات، گرفتار بحرانی عظیم گردید که می‌توان آن را بحران هویت نام نهاد. در روند بحران هویت، هنر بدون تعلق به بنیادهای نظری و زیبایی شناختی متقن و دستاوردهای معرفت شناختی معاصر، ارتباطش را با گذشته تاریخی خود قطع کرد و با این گسست، پیوندش با مردم و حتی نخبگان فرهنگی قطع شد و الهام پذیری از زیباییهای فرهنگ و ادبیات ملی و مذهبی و مسائل اجتماعی و فرهنگی جای خود را به متاثر شدن از فرهنگ و ادبیات و هنر بین المللی بخشید. در گستره فرهنگی هنر اسلامی به معنای عام آن از جمله ادبیات اسلامی به عنوان بخش عظیمی از میراث هنری - فرهنگی مشرق زمین و جهان اسلام می‌تواند یکی از با نفوذترین سازندگان هویت دینی، ملی و فرهنگی باشد (نک: کتاب حکمت هنر اسلامی، زهرا ره‌نورد صفحه 1-2).

از آنجا که سخن از بحران هویت در هنر اسلامی به میان آمده درباره بحران هویت در ادبیات ملل اسلامی کفایت نیم‌نگاهی به مکاتب ادبی موجود در ادبیات معاصر غرب بیندازیم که با الهام از اندیشه‌ها و فلسفه‌های مادی و الحادی، نمونه‌هایی از ادبیات منحرف و فاسد را در قالب شاهکارهای ادبی به جهانیان عرضه کرده که در سرتاسر جهان باعث حیرت و گمراهی مردم شده است. جالب اینجاست که با تبلیغات وسیع از سوی دستگاه‌های مختلف، باعث شیفتگی مردم جهان به این نوع نمونه‌ها شده است و در نتیجه در کشورهای شرقی و اسلامی نیز با الهام از چنین اندیشه‌ها و فلسفه‌هایی، نمونه‌هایی از چنین ادبیاتی و انتشار یافته است که باعث فساد اعتقادات و باورهای مردم گشته است و به جای اینکه شعر و ادبیات، راهنمای انسان به سوی فضائل و سعادت باشد جز تباهی و حیرت چیزی به ارمغان نیاورده است. پس از تولید و نشر چنین آثاری، علم مهم ادبیات تطبیقی با رویکردها و تعاریف مختلف، پا به عرصه می‌گذارد و به مقایسه این ادبیات‌ها با یکدیگر می‌پردازد و مردم و حتی نخبگان را از چاله به چاه می‌اندازد و بر مشکلات فکری و اعتقادی آنها می‌افزاید. اینجاست که ادبیات اسلامی در درجه اول و ادبیات تطبیقی اسلامی در درجه دوم، می‌تواند جایگزین و بدیلی بسیار مهم برای ملتهای اسلامی باشد که در رویارویی با سیطره و هیمنه ادبیات مادی غرب، خود را نوازند و در ایجاد ادبیات و هنری ملهم از آسمان و وحی بکوشند و در مرحله بعدی به مقایسه و تطبیق ابداعات و ابتکارات ادبی و هنری خود بپردازند و این همان رسالت ادبیات تطبیقی اسلامی است.

نتیجه

1- ادبیات تطبیقی که مولود نگرشی جدید به تاریخ ادبیات ملی است، با نگاهی برون مرزی به ادبیات ملی در غرب آغاز شد و با بررسی سهم آثار ادبی ملی در کاروان جهانی ادبیات به مسیر خود ادامه داد و در ادامه مسیر با پذیرش رویکردهای جدید نقد ادبی و زبان‌شناسی، به بررسی روابط و مناسبات ادبیات ملل با یکدیگر، ادبیات با هنرهای زیبا، ادبیات با سایر شاخه‌های علوم انسانی

و اخیرا ادبیات با علوم طبیعی، پایه و غیره پرداخت و بدین ترتیب ماهیت میان رشته‌ای پیچیده‌ای برای خود فراهم ساخت.

2- با توجه به وجود مکاتب سه‌گانه مشهور در ادبیات تطبیقی و با توجه به اصول، روشهای علمی، ابزار و امکانات موجود در علم ادبیات تطبیقی، می‌توان نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی را با محوریت بررسی روابط و مناسبات آثار ادبی ملل اسلامی - خواه بر اساس اصل تاثیر گذاری و تاثیر پذیری، خواه بر اساس اصل تشابه میان آنها- با تکیه بر همان اصول و روشها با قدرت و اطمینان خاطر مطرح کرد.

3- ملتهای مسلمان با توجه به برخورداری از روح هويت اسلامی مشترک که بدانها تاریخ، عقیده، اندیشه و ادبیات نزدیک به هم، بخشیده است، می‌تواند با آشنایی متقابل با فرهنگ، هنر و ادبیات همدیگر، و با بررسی و مقایسه آنها با یکدیگر، داعیه دار بنای هويت ملی، دینی و فرهنگی، هنری خود باشند و در مواجهه با بحران هويت در عرصه فکر و فرهنگ و هنر و ادبیات، سهم بسزایی داشته باشند.

4- علامه اقبال لاهوری را باید در طرح نظریه ادبیات مشترک اسلامی - نه ادبیات تطبیقی اسلامی - پیشگام دانست؛ چرا که او قائل به ضرورت استفاده از ادبیات ملتهای اسلامی جهت رسیدن به جامعه نیرومند اسلامی واحد بود و توانمند شدن در نوشتن، گفتن و سرودن به زبانهای اسلامی را ضروری می‌دانست.

5- دکتر طه ندا (د. 1999) در طرح تئوری ادبیات تطبیقی اسلامی و بسط و گسترش زوایای مختلف آن، نقش کم نظیری داشته است. علاوه بر این، در انجام دادن پژوهشهای تطبیقی مبتنی بر مکتب تطبیقی فرانسه، ید طولایی داشته و کارهای زیادی انجام داده است.

6- دکتر مجیب المصری (د. 2004) با تالیف بالغ بر هفتاد کتاب در زمینه بررسی ادبیات ملل اسلامی و روابط و مناسبات آنها و با توجه به تسلط او بر آثار

ادبی معروف جهان اسلام (به زبانهای عربی، فارسی، ترکی و اردو) عنوان پدر ادبیات تطبیقی اسلامی را بیش از دیگران استحقاق دارد.

7- نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی، علاوه بر برخورداری از تمام فوائد گفته و نا گفته، درباره ادبیات تطبیقی محض، دارای فوائد دیگری است که همه آنها در یک جمله خلاصه می شود و آن، ایمن ماندن از خطرات و آسیبهای بحران هویت فرهنگی، هنری و ادبی است.

8- طرح ایده و نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی، به معنای نفی و انکار بررسی روابط و مناسبات ادبیات ملل اسلامی با سایر ملل نیست و نیز معنای آن، چشم پوشی از تجارب، ذوقها، مکاتب و نوآوریهای هنری و ادبی معاصر نیست، بلکه در یک کلمه هدف آن پرهیز از خود بیگانگی و غربزدگی و تکیه بر هویت تاریخی، فرهنگی، عقیدتی و ادبی ملل اسلامی و ترسیم آینده روشن در عرصه پیچیده فرهنگ، هنر و ادبیات است.

پیشنهادات

1. ضرورت تاسیس رشته ادبیات تطبیقی در گروههای زبانهای خارجی و درگروه ادبیات فارسی با گرایشهای مختلف.
2. تشکیل کمیته هنر و ادبیات اسلامی، کمیته هنر و ادبیات تطبیقی اسلامی.
3. آشنایی بیش از پیش به ادبیات ملل اسلامی مانند ادبیات عربی، فارسی و ترکی.
4. نقد مبانی و اصول نظریات هنری و ادبی غرب با تکیه بر مبانی و اصول هنر و ادب اسلامی.

منابع و مأخذ

- آذر شب، محمد علی، العلاقات الثقافیة الایرانیة العربیة، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دمشق، 2001.
- جمال الدین، محمد سعید، الادب المقارن، مصر، دار الاتحاد للطباعة، چاپ دوم، 1996.

-
- الخطیب، حسام، آفاق الادب المقارن عربیا و عالمیا، دمشق، دار الفكر المعاصر، چاپ دوم، 1999.
 - رهنورد، زهرا، حکمت هنر اسلامی، تهران، سازمان سمت، 1378ش.
 - عبود، عبده، الادب المقارن (مشکلات و آفاق)، دمشق، اتحاد الكتاب العرب، 1999.
 - و ماجده حمود و غسان السيد، الادب المقارن، دمشق، 2001.
 - علوش، سعید، مدارس الادب المقارن، المركز الثقافی العربی، 1987.
 - عنانی، محمد زکریا و سعیده محمد رمضان، مدخل لدراسة الأدب المقارن، القاهرة. 1998.
 - مجیب المصری، حسین، الاسطورة بین العرب و الفرس و الترك، قاهره، الدار الثقافیة للنشر، 2000.
 - الاندلس بین شوقی و اقبال، قاهره، الدار الثقافیة للنشر، 1999.
 - صلات بین العرب و الفرس و الترك، قاهره، الدار الثقافیة للنشر، 2000.
 - كربلاء بین شعراء الشعوب الاسلامیة، قاهره، الدار الثقافیة للنشر، 2000.
 - محسنی، حسین، ترجمه، تحقیق و نقد کتاب کرپلا بین شعراء الشعوب الاسلامیة، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس، تهران، 1385.
 - محلثی، جواد، هنر در قلمرو مکتب، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، 1376.
 - مطهری، مرتضی، نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، تهران، انتشارات صدرا.
 - ندا، طه، الادب المقارن، بیروت، دار النهضة العربیة للطباعة و النشر، چاپ سوم، 1991.
 - هلال، محمد غنیمی، الادب المقارن، قاهره، دار نهضة مصر للطبع و النشر، بی تا.
 - منابع اینترنتی
 - www.islamonline.net
 - <http://Fa.Wikipedia.Org/Wiki/>
 - <http://www2.irib.ir/Occasions/eghba>

نظرية الأدب الإسلامي المقارن

الدكتور خليل برويني

استاذ مشارك في اللغة العربية و آدابها بجامعة تربيت مدرس

الملخص

من المعروف أن "آييل فيلمان" الفرنسي هو اول من استخدم مصطلح "الأدب المقارن"، فلم يكن المصطلح ليبدأ، فى البداية، على علم ذي أصول ثم بعد مضي عقود من الزمن تحول الى علم ممنهج. منذ ذلك الزمن تطور هذا العلم تطورات كثيرة فظهرت اتجاهات مختلفة و واجهت تحديات متعددة إلا أنه استطاع رغم ذلك كله أن يواصل طريقه.

ان عرف الأدب المقارن بأنه علم يدرس العلاقات بين آداب قومية مختلفة على أساس «التأثير و التأثير» أو «التشابه» أو أنه، علاوة على ذلك، يدرس العلاقة بين الأدب و الفنون الجميلة الأخرى ك«الموسيقا»، و«التصوير»، و «النحت»، أو أنه يدرس الأدب بميادين المعرفة الإنسانية كلها ك«الفلسفة»، و «علم النفس»، و «علم الاجتماع» اذن يمكننا القول بأن نظرية الأدب الإسلامي المقارن المنبثقة من فكرة العلامة إقبال التقريبية بين الشعوب الإسلامية تعبر عن اتجاه نظري جديد فى حقل الأدب المقارن و النقد الأدبي، بحيث تستطيع هذه النظرية أن تقرب الشعوب الإسلامية بعضها ببعض عن طريق دراسة العلاقات الأدبية بينها. فكرة إقبال هذه التي تدعو الى ضرورة استفادة الشعوب الإسلامية من آداب بعضها ببعض، واصلها كل من الدكتور طه ندا و الدكتور حسين مجيب المصري بالبحوث العملية و التطبيقية بين آداب الشعوب الإسلامية و حولها الى نظرية جديدة وهي «نظرية الأدب الإسلامي المقارن». هذه النظرية لم تحظ بعناية مرموقة على ايدي الأجيال التالية بعدهما، لا فى القسم النظري و لا فى القسم العملي و التطبيقي. هذه الورقة تريد أن تطرح هذه النظرية من جديد و تلقي الضوء على زواياها المختلفة المدروسة و غير المدروسة عسى أن تستطيع إزالة بعض الأخطار و التحديات التي تهدد الأدب المقارن فى البلدان الإسلامية.

المفردات الأساسية: الأدب المقارن - الأدب الإسلامي المقارن - المدارس الأدبية